

# فراخوان " کمیته ی دفاع از محمود صالحی " برای اعتصاب غذا و

## «زندانی بزرگ به نام ایران»

### یادداشتی از یک شرکت کننده در اعتصاب غذا

خبر دعوت به اعتصاب غذا از سوی کمیته ی دفاع از محمود صالحی را که شنیدم، با خودم گفتم، دعوت به اعتصاب غذا، شیوه ی خوبی برای اعتراض است. هم شیوه ای مبارزاتی بالاتر از جمع کردن طومار راست که کم می رود فصل آن به پایان رسد، زیرا حکومت در حال حاضر به آن مصونیت پیدا کرده است. و هم این شیوه درجه ای ملایم تر از تظاهرات است و می تواند تعداد بیشتری از افراد معترض را در بر بگیرد. به سایت گوگل رفتم و اسم محمود صالحی را جستجو کردم. تقریباً همه ی سخنرانی های او دفاع از کارگران بود و بدون توهم به جناح های مختلف حکومتی، هم زمان حتی در فاصله ی دادگاه ها هم از مواضعش در حقانیت طبقه ی کارگر دفاع کرده بود، بدون این که چشم داشتی داشته باشد به، این یا آن جناح و این یا آن فرد حکومتی که زمینه ی آزادیش را فراهم کنند. «رهبری لایق برای جنبش کارگری؛ از میان کارگران و برای آنان». من هم زیر بیانیه را امضا کردم و روز چهارشنبه ۲۷ تیر ماه به اعتصاب غذا کنندگان پیوستم. اما وقتی در مقابل پرسش اعضای خانواده ام به این شیوه ی اعتراضی قرار گرفتم، تو گویی یک باره زبانم الکن شد و مجبور شدم دلایلم را مجدداً مرور کنم:

«این حداقل کاری است که باید برای نجات جان محمود صالحی انجام دهیم.»

یکی از اعضای خانواده ام گفت:

- «شما فکر می کنید این شیوه ها مؤثر است؟!» و با توجه به سابقه ی بیماری ام ادامه داد: «اگر تو بمیری حکومت ککش نمی گزد.»
- هزاران نفر سالانه در سراسر دنیا در زندان ها دست به اعتصاب غذا می زنند و با این روش، حکومت ها را وادار به عقب نشینی می کنند. چرا فکر می کنید اعتصاب غذا تأثیر ندارد؟ اعتصاب غذا از شکل سبک تری مثل اعتصاب غذای یک روزه شروع می شود و می تواند تا حد بالایی ادامه داشته باشد. در حد بالای آن کسانی مثل بابی ساندر مبارز ایرلندی قرار دارند، که بعد از او یارانش راه او را پی گرفتند. البته ما نوع ملایم آن را انتخاب کرده ایم ولی به هر حال اعتصاب غذا نوعی مبارزه و اعتراض است.

... او که دست بردار نبود، ادامه داد: «مبارزان اعتصاب غذا می کنند آن جا زندانبانان نسبت به جان زندانیان مسئولیت دارند. اما نسبت به جان شما چه؟ چه کسی مسئولیت دارد؟ هر چه باشد آن ها در زندان اعتصاب غذا می کنند.» با خودم فکر کردم. آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟! هنگامی که دانشجویانش در سالروز فاجعه ی ۱۸ تیر، دستگیر و زندانی می شوند و یا به اتهام واهی انتشار مطالب موهن و توهین به ائمه ی اطهار و یا کشیدن کاریکاتور اهانت آمیز نسبت به رهبر این نظام روانه ی سلول انفرادی می شوند و زیر شکنجه قرار می گیرند؟ ... آن ها آزادی ندارند، برای دوستانشان بزرگداشت بگیرند.

آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟! آن گاه که کارگران سندیکای شرکت واحد صرفاً به خاطر خواسته های صنفی خود این گونه سرکوب می شوند. زنان و کودکانشان را نیمه شب از رختخواب بیرون می کشند و به زندان اوین منتقل می کنند. ... آن ها آزادی ندارند سندیکا تشکیل دهند.

آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟! آن گاه که معلمانش را جلوی چشم دانش آموزان شان در مدرسه بازداشت می کنند. صد تا ، صد تا دستگیرشان می کنند. آن ها را در خیابان کتک می زنند و شأن و حیثت شان را در انظار عمومی لگدکوب می کنند. به جرم اعتراض نسبت به تبعیض در سطح دستمزد و حقوق و دفاع از تشکیل تجمعات خود. ... آن ها آزادی ندارند که خواستار رفع تبعیض شوند و آزادی ندارند تجمعات خود را ترتیب دهند.

آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟! آن گاه که زنان و دختران جوانش را به جرم بدحجابی در خیابان مورد توهین قرار می دهند. آن ها را زیر مشت و لگد می گیرند و صورتشان را زخمی و خونین می کنند و فعالینش را تنها به جرم اعتراض نسبت به قوانین نابرابر زندانی می کنند یا برپایی مراسم گرامی داشتشان را به محاصره ی نیروهای پلیس در می آورند؛ آن گونه که ۸ مارس سال گذشته دیدیم.

... آن‌ها آزادی ندارند بگویند نمی‌خواهیم هوو داشته باشیم، نمی‌خواهیم سنگسار شویم و نمی‌خواهیم حجاب اجباری داشته باشیم.

آیا امروز ایران زندانی بزرگ نیست؟! آن‌گاه که کارگزارانش را تنها به جرم اعتراض به پرداخت نکردن حقوقشان، در خیابان زیر بار کتک می‌گیرند. با باتوم به جانشان می‌افتند، گاز اشک‌آور به میان همسر و فرزندانشان پرتاب می‌کنند. و در مقابل چشمان وحشت‌زده‌ی خانواده‌های شان به اسارت می‌برند. آن‌گاه که طاقت گرسنگی کودکانشان از کف داده، تاراج خانواده‌های شان تاب نیاورده، غمگین و خسته، لاجرم به خیابان می‌آیند. به نگون بختی خود می‌شورند و فریاد برمی‌آورند، ما مثل بقیه حق زندگی داریم و حق داریم از گرسنگی نمیریم. و یا صبح گاهان یک روز سر زمستانی آن‌ها را به گلوله می‌بندند آن‌گاه که به خیابان آمده تا بر شب سُرّبی شوربختان بشورند و فریاد برآورند ما حق داریم شغل دائم داشته باشیم و ما حق داریم زنده بمانیم.

و شایسته رهبران‌شان را در آستانه‌ی سالروز شکوهمند اول ماه مه به بند می‌کشند تا از حرکت بازمانند. تن‌تبدارشان را به سلول می‌اندازند، تا صدای شان را خفه کنند و پیکر بیمارشان را بدون درمان رها می‌کنند تا درد را با طعم مرگ تجربه کنند. مبادا که زجرکش نشده تمام کُش شوند.

«... آن‌ها آزاد نیستند مثل بقیه زنده بمانند!!»

در کشوری که آزاد نیستم لباس دلخواهم را بپوشم. آزاد نیستم انتقاد کنم. آزاد نیستم حرف بزنم. آزاد نیستم تجمع کنم. آزاد نیستم عقیده‌ی خودم را داشته باشم و... آزاد نیستم زنده بمانم، چگونه می‌توانم بگویم زندانی نیستم. اما زندانبانان نسبت به حفظ جان ما مسئولیت ندارند. ما همه در بندیم و در زندانی به وسعت ایران، زندانی کسانی هستیم که «مخالف» از نظر آن‌ها حق زندگی ندارد و «گرسنه حق داشتن نان و حق زنده ماندن ندارد».

به این زندان خود کرده ایم. میله‌های آن را بشکنیم.

به کمیته‌ی دفاع از محمود به خاطر این فراخوان دست مریزاد می‌گویم و دروذهای فراوان نثار جان‌های عاشقان می‌کنم.